

نادرشاه در سند

کتاب ریاض الاسلام*

ترجمه دکتر علی محمد طرفداری

لارنس لاکهارت درباره‌ی حمله‌ی نادر به سند براساس کتاب‌های جهان‌گشای نادری اثر میرزا مهدی خان، بیان واقع اثر عبدالکریم، تذکره‌ی مخلص اثر آناند رام و بعضی آثار اروپایی شرح نسبتاً مفصلی ارائه کرده است. بنابراین پرداختن دوباره به این موضوع براساس چنین منابعی مایه‌ی اتلاف وقت خواهد بود. از این رو مقاله‌ی حاضر به ارائه خلاصه‌ای از جنبه‌ی سیاسی اتفاقات براساس منابع ایرانی هم‌عصر که به خصوص مورد استفاده لاکهارت قرار نگرفته‌اند، اختصاص می‌یابد. تعدادی از منابع این دسته‌ی اخیر توسط اشخاصی که سند را به خوبی می‌شناخته‌اند، در همان زمان نگاشته شده است. از جمله‌ی این‌ها نامه نغز^۲ اثر باغ‌علی سندی خائف است که کتاب خود را در سال ۱۱۵۵ ق/ ۱۷۴۲ م یعنی حداکثر دو سال پس از خروج نادر از سند نوشته است. هر چند به این اثر باید با احتیاط استناد کرد، زیرا تا اندازه‌ای ماهیت یک وقایع‌نگاری درباری را دارد. قسمت عمده‌ی تبصیرات الناظرین^۳ اثر سید میرمحمد پسر میرعبدالجلیل بیلگرامی معروف، هم‌زمان با وقایع روز نوشته شده است. سید سال‌های زیادی را در سند گذراند و این کتاب را به شیوه‌ی وقایع‌نگاری روزانه نگاشت. منشور الوصیت و دستور الحکومت^۴ اثر میان نورمحمد خدایارخان کلهورا که در سال ۱۱۶۳-۱۱۶۲ ق/ ۱۷۴۹ م نگاشته شده، نشان‌دهنده و در حکم منشور قوانین حکومتی است. کتاب نادرنامه یا شاه‌نامه نادری^۵ که نویسنده‌ی آن معلوم نیست، در سال ۱۱۷۲ ق/ ۱۷۵۹-۱۷۵۸ م برای خان

* دبیر مؤسسه‌ی مطالعات آسیای مرکزی و غربی، کراچی

بزرگ ترک خراسان نگاشته شد. گلدسته نوریس بهار^۶ مجموعه‌ای ارزشمند از مراسلات حکومتی به قلم منشی عبدالرئوف سیستانی، منشی اعظم کلهورا است که تعدادی از نامه‌های بسیار مهم را در خود دارد. تحفه الکرام^۷ (که در حدود سال ۱۱۸۱ ق/ ۱۷۶۸-۱۷۶۷ م به اتمام رسیده است) و مقالات الشعرا (که در سال ۱۱۷۴ ق/ ۱۷۶۹-۱۷۶۸ م نوشته شده است) اثر علی‌شیر قانع تاتایی مطالب ارزشمندی درباره‌ی وقایع مورد نظر دارند.

تماس‌های نادرشاه با نورمحمد خدایار^۸، کلهورای اعظم سند، که خراج‌گذار دهلی بود، براساس بعضی منابع بسیار پیش‌تر از حمله‌ی نادر به هندوستان شروع شد. مآثر الامرا تقریباً تنها منبعی است که می‌گوید وقتی نادر تصمیم گرفت به هند حمله کند، نامه‌ای به خدایارخان نوشت تا به لشکریان ایران اجازه دهد از سند عبور کنند، و خان از دادن اجازه سرباز زد و به تقویت گذرگاه‌های کوهستانی در مرزهای غربی‌اش پرداخت و از این رو نادر مجبور شد از راه کابل به هند برود.^۹ تحفه الکرام نیز اشاره‌ای مبهم به نقشه‌ی نادر برای گذر از سند و اقدامات احتیاط آمیز خدایارخان در مقابل آن دارد.^{۱۰} هیچ منبع هندی دیگر و نیز هیچ منبع ایرانی اشاره‌ای به این موضوع ندارد.

روایت مآثر الامرا که مرجعی برای آن ارائه نشده است، غیرمحمتمل به نظر می‌رسد. زیرا مثلاً نادرشاه مردی نبود که به این آسانی از کاری دست بکشد. به علاوه به خوبی روشن است که در طول محاصره‌ی قندهار، که بیش از یک سال به طول انجامید، بود که نادر راه حل را در حمله به هند یافت.^{۱۱} در آن هنگام راه‌های ممکن از قندهار برای نادر عبارت بودند از گذرگاه بولان به مولتان، گذرگاه گومال به دره‌ی اسماعیل‌خان یا حرکت به سوی شمال و عبور از مسیر کابل و گذرگاه خیبر به پیشاور. طرح حمله به شمال هند از قندهار از طریق مسیر جنوب سند

عاقلا نه نبود. در آن زمان منطقی بود که با رسیدن اخبار محاصره‌ی قندهار از سوی نادر شاه، خدایارخان در مرزهای غربی خود اقدامات پیشگیرانه انجام داده باشد. در مجموع، خیلی بعید است که نادرشاه نامه‌ای به خدایارخان برای درخواست عبور از سند فرستاده باشد، اما ممکن است که خدایارخان با اطلاع یافتن از حضور نادر در نزدیکی قندهار دست به اقدامات دفاعی زده باشد.

نامه نغز می‌گوید که نادر پس از بیرون آوردن قندهار از دست حسین‌خان (حسین سلطان پسر میرویس از قبیله‌ی غلجایی) درباره‌ی به‌ترین راه دسترسی به هندوستان تحقیق کرد. حسین طبق این گزارش، پاسخ مفصلی بدین مضمون داد که دو راه وجود دارد، یکی از مسیر کابل و غزنه (به عبارت دیگر غزنه و کابل) و دیگری از مسیر سند؛ اما اشاره کرد که این راه دوم هر چند کوتاه‌تر است، اما تا اندازه‌ای و عمدتاً به دلیل قدرت زیاد حاکم سند، نورمحمد و پسران و برادرانش، و تا حدودی نیز به سبب صحرای بی‌آب و علفی که باید از آن عبور کرد،^{۱۲} بسیار صعب و خطرناک است. در نتیجه نادر پس از مشورت با دستور (نخست وزیرش)، تصمیم گرفت که از راه شمالی برود و گوشمالی نورمحمد را به پس از اتمام کارش در هند واگذارد.^{۱۳} به این داستان مطول و شعر گونه، که تنها یک صد سطر کامل از آن به موضوع قدرت نور محمد و خانواده‌اش اختصاص یافته، اعتباری نیست. هیچ منبع دیگری چیزی درباره‌ی مشورت نادرشاه و حسین که قطعاً پس از شکستش به عنوان زندانی به مازندران فرستاده شده، ندارد.^{۱۴} در همان حال غیرممکن نیست که فکر سلطه بر سند هنگام طرح نقشه‌ی حمله به هند از سر نادر گذشته باشد، و محتمل و منطقی است که او در برنامه‌اش چنین تصور کرده باشد که سند باید منتظر نوبت خود بماند و این که [تصرف] هند شمالی در طرح فتوحات او تقدم دارد.

مهدی‌خان می‌گوید که کله‌ورای اعظم سند، نورمحمدخان که عنوان خدایارخان را داشت، به هنگام حضور نادر در دهلی و بعدها در نادرآباد نامه‌های تضرع‌آمیزی برای وی فرستاده بود.^{۱۵} هیچ منبع هندی مطلبی در این باره ندارد، هرچند نادرنامه مجهول المؤلف، که در خراسان نوشته شده، تا حدی مؤید قسمت‌هایی از آن است که می‌گوید خان نامه‌های حاکی از وفاداری به نادرشاه در ایران می‌فرستاده است.^{۱۶} بعید نیست که وقتی فرستاده‌ی نادر محمدخان ترکمان در مسیر دهلی از سند عبور کرد،^{۱۷} خدایارخان ممکن است به شیوه‌ی سرکردگان مرزی، به گونه‌ای مبهم وفاداری خود را به شاه ایران ابراز کرده باشد.

ما به جد بر این عقیده‌ایم که ارتباطات نادرشاه و حکام سند تنها پس از نتیجه‌ی موفقیت‌آمیز نبردش علیه امپراتور مغول شروع شد. در این زمان فرماندهان وفادار به نادر اختیار کابل، پشاور، لاهور و مولتان را در دست داشتند و فقط سند به تصرف در نیامده بود. با عهدنامه‌ی شالیمار^{۱۸} که در سوم صفر ۱۱۵۲ ق/ اول مه ۱۷۳۹ م امضا شد، عملاً تمام سند به ایران تسلیم شد. در حالی که در مورد بقیه سرزمین‌های شمال غرب امپراتوری مغول، نادرشاه پذیرفته بود که رود ایندوس خط حائل باشد (البته بعضی مناطق خاص شرق رود نیز در اختیار ایران بود). در مورد سند خط مرزی نه در امتداد ایندوس، بل که در شرق آن در امتداد نالی سنکره که هکره‌ی سفلی نیز نامیده می‌شد، قرار داشت.^{۱۹} برای سهولت ارجاع در تقسیمات کشوری امروزی، خط مرزی‌ای که در امتداد هکره‌ی سفلی قرار می‌گرفت، همان‌گونه که در نقشه نیز دیده می‌شود، از نواحی جدید خیرپور، نواب‌شاه، صنغار، حیدرآباد، و تریپارکر می‌گذشت. این خط مرزی نیمی از منطقه‌ی خیرپور، تمام نواب‌شاه، نیمی از صنغار، بیش‌تر قسمت‌های حیدرآباد و حتی قسمت کوچکی از تریپارکر را در داخل مرزهای ایران قرار می‌داد. از آن جا که هکره‌ی سفلی نه چندان دور از

صحرای تهر جاری بود یا به بیان دقیق‌تر پیچ و تاب می‌خورد، این تقسیم‌بندی قسمت حاصل‌خیزتر سند را در اختیار ایران گذارد، در حالی که قسمت‌های شنی بایر شرق هکره‌ی سفلی برای مغولان ماند. عمرکوت تنها منطقه مهمی بود که در دست امپراطوری مغول باقی ماند.^{۲۰}

شایان توجه است که بعضی «محل‌هایی»* (parganas/) که در شرق حد مرزی قرار داشتند، اما همیشه (از نظر مالی) جزئی از استان تاتا محسوب می‌شدند نیز به مدت سه سال به ایرانیان واگذار شدند.^{۲۱} به علاوه وجود جهان‌گشای نادری با ذکر فرمانی از محمد شاه به تاریخ جمادی‌الثانی ۱۱۵۳ ق/اگوست- سپتامبر ۱۷۴۰ م با کوچک‌ترین شکی باقی نمی‌گذارد که این «محل‌ها» (parganas/) به طور دائم به قلمرو نادرشاه منزم شده بودند.^{۲۲} این «محل‌های» (parganas/) خاص در سند، مانند محل‌های طرف مقابل ایندوس در پنجاب که ضمیمه‌ی امپراتوری ایران شده بودند، به ازای سالی بیست لک* روپیه از طرف نادرشاه به ذکریاخان واگذار شدند. مخلص خاطر نشان می‌کند که خان چندان مایل به قبول این واگذاری نبود، اما پذیرفت، زیرا می‌دانست که عدم پذیرش او منجر به انتساب یکی از سرداران نادرشاه که امرای سپاه ایران بودند و با مردم بومی با استبداد برخورد می‌کردند، به این سمت می‌شد.^{۲۳} (برای ملاحظه‌ی بحث کامل درباره‌ی این موضوع به مقاله‌ی آتی نگارنده با عنوان «عهدنامه شالیمار و سند» مراجعه کنید.) در هر صورت، به نظر می‌رسد در نتیجه‌ی عهدنامه‌ی شالیمار بود که فکر تأمین وفاداری حکام سند به ذهن نادرشاه و مشاورانش خطور کرد. نویسنده‌ی آگاه نامه نغز می‌گوید که نادر از دهلی سفیری به نام محمد علی بیگ سلطان بم را به همراه نامه‌ای برای خدایارخان فرستاد. نماینده‌ی

* عنوان خاص برخی از مناطق در زبان فارسی شبه قاره هند. (م)

* هر لک معادل صد هزار روپیه است. (م)

شخص حاکم سند (وکیل) در دهلی به نام میرلطف‌الله، معروف به میرمتارو، سفیر ایران به سند را همراهی کرد. در این مأموریت نادر از کلهوای اعظم طلب وفاداری کرده، و در عین حال به او اطمینان داد که در مقام خود باقی خواهد ماند. خدایارخان، پس از مشورت با امرایش، این درخواست را رد کرد و با این کار باعث شد تا نادر به سند حمله کند.^{۲۴} مطالب نامه نغز تا اندازه‌ای از سوی عبدالکریم کشمیری، یک نویسنده‌ی نسبتاً مستقل، تأیید می‌شود که می‌گوید نادر فرامینی به خدایارخان فرستاده بود مبنی بر این که او خود را در کابل، قبل از رسیدن شاه از هند، حاضر کند. کوتاهی خان از اطاعت، نادرشاه را برآشفته کرد و باعث شد که به سند لشکر بکشد.^{۲۵} از نظر نادر این لشکرکشی آزمونی برای اطمینان از تسلطش بر مناطقی بود که براساس عهدنامه‌ی شالیمار به وی واگذار شده بودند. بنابراین بدون توجه به سختی لشکرکشی از میان سرزمین‌های تپه ماهور در وسط زمستان، نادر تصمیم گرفت به سوی سند برود. او کابل را در ۷ رمضان ۱۱۵۲ ق/ ۲۷ نوامبر ۱۷۳۹ م ترک کرد.^{۲۶} در دره‌ی اسماعیل خان، دادپوترای اعظم محلی به نام صادق خان که رابطه‌اش با خدایارخان به هیچ وجه خوب نبود، به نادرشاه اعلام وفاداری کرد و نادر را از هر نوع حمایت صادقانه در اقدام علیه کلهوای اعظم مطمئن ساخت.^{۲۷} از دره‌ی اسماعیل خان نادر فرمانی را نیز به ذکریاخان فرستاد که او را به پیش‌روی به مولتان و انجام اقدامات مؤثر برای ممانعت از فرار مردان خدایارخان به سرزمین‌های امپراطوری مغول وامی‌داشت.^{۲۸}

در این زمان نادرشاه به سوی دره‌ی قاضی خان پیش رفت و در ۱۵ شوال ۱۱۵۲ ق/ ۴ ژانویه ۱۷۴۰م به آن جا رسید. حاکم محل وفاداری خود را اعلام کرد و در مقام خود ابقا شد. از دره‌ی قاضی خان نادر مجدداً فرمانی به خدایارخان فرستاد و از او درخواست اعلام وفاداری کرد.^{۲۹} در این زمان خدایارخان نادرستی محاسباتش را

در عدم اعلام وفاداری به نادرشاه دریافت. او با دانستن آن که بختی در رویارویی نظامی در برابر قوای ایران ندارد، به امید یافتن جایی امن در صحرا به سوی شرق به کلات عمرکوت گریخت. نادرشاه در ۱۴ ذی‌القعد ۱۱۵۲ ق/ ۱ فوریه ۱۷۴۰ م به لارکانا رسید و با مطلع شدن از فرار کلهورای اعظم به سمت شرق، قسمت عمده‌ی سپاه را با فرماندهی شاهزاده نصرالله میرزا در لارکانا گذاشت و خودش با گروهی منتخب از سپاهش به سوی عمرکوت تاخت. خدایارخان با درک وضعیت ناامیدکننده‌اش، تصمیم گرفت وفاداری خود را اعلام کند، به این امید که نادر از حرکت به سوی عمرکوت چشم‌پوشد. نامه نغز شرحی کامل از این روی‌داد آورده است. به طور خلاصه، خدایارخان وزرایش را فراخواند و تغییر اوضاع را برای آن‌ها شرح داد و توضیح داد که چرا تصمیم گرفته است وفاداری خود را اعلام کند. او سپس پسرش غلام شاه را به عنوان سفیر خود برای رفتن نزد نادرشاه انتخاب کرد و به او دستورات دقیقی درباره‌ی مأموریتش داد و میرمتارو را همراه او فرستاد. دستوراتی که به غلام‌شاه داده شد، به طور خلاصه آن بود که آمادگی پدرش برای پذیرش تابعیت نادرشاه را ابلاغ کند؛ و در صورتی که نادرشاه پیشنهاد تسلیم او را نپذیرفت، سریعاً برگردد و پدرش را از توان و وضعیت قوای ایران مطلع کند.^{۳۰} وقایع بعدی نشان می‌دهد که این حرکت بخشی از نقشه‌ی کلهورای اعظم برای سازماندهی مقاومت‌هایی در برابر مهاجمان ایرانی در صورت عدم پذیرش وفاداری او از سوی نادرشاه، بوده است. هیئت غلام شاه احتمالاً در لارکانا به اردوی نادر رسید.^{۳۱} از نظر نادرشاه پیشنهاد وفاداری او در آن موقع بسیار دیر بود. بنابراین آن را رد کرد و تصمیم گرفت به کلهورای اعظم برای تأخیر در تأمین خواست شاه درسی بدهد. غلام شاه بازداشت و زندانی شد.^{۳۲} قوای ایران در حالی که از شهدادپور^{۳۳} به سوی عمرکوت پیش‌روی می‌کردند، مجبور شدند دو نبرد کوچک با نیروهای ایلاتی

که خدایارخان در پشت سر خود گذاشته بود، انجام دهند. این دو نیروی ایلاتی متعلق به ایل‌های مچھی و مَهری بودند^{۳۴}، و براساس نامه نغز به عنوان نیروهای عقبی سپاه خدایارخان عمل می‌کردند که یکی پس از دیگری مغلوب شدند، اما (براساس بعضی منابع) قبل از شکست مقاومت سختی در برابر ایرانی‌ها نشان دادند.^{۳۵} شایان ذکر است که خدایارخان سیاست «زمین سوخته» را اتخاذ کرد و به افراش دستور داد که «تمام غلات ذخیره شده در شهرها و روستاها را آتش بزنند، مزارع را بسوزانند و روستاها را خالی کرده و ساکنان‌شان را به اطراف پراکنده کنند» و نتیجه آن که «سلطان [نادرشاه] و سپاهش به واسطه‌ی قلت آذوقه با مشقت فراوانی مواجه شدند.»^{۳۶}

براساس نامه نغز نادرشاه با نزدیک شدن به عمرکوت تصمیم گرفت غلام شاه را برای درخواست وفاداری خدایارخان نزد او بفرستد. از آن جا که شاهزاده‌ی کلهورا به بهانه‌ی ماندن در ملازمت شاه عذرخواست، شاه سفیر خویش به نام باهوخان، مردی از نژاد افغان را به سوی خدایارخان فرستاد و به او دستور داد که اطاعت کند، وگرنه منتظر عواقب آن باشد.^{۳۷} این مأموریت باهوخان ممکن بود تسلیم خان را تسهیل کند. به نظر می‌رسد که کلهورای اعظم سعی می‌کرد اعضای خانواده و دارایی‌هایش را از عمرکوت خارج کند، به قصد آن که خودش نیز بعداً به راجپوتانا یا گجرات بگریزد،^{۳۸} اما نادرشاه با حرکت سریع و ناگهانی و قبل از آن که خدایارخان بتواند نقشه‌هایش را اجرا کند، به عمرکوت رسید. به این ترتیب چاره‌ای جز تسلیم برای خدایارخان باقی نماند.^{۳۹}

روایات مختلفی از رفتار نادرشاه با خدایارخان و میزان ثروتی که شاه از او به دست آورد، وجود دارد. از میان تمام روایاتی که از رفتار نادرشاه با خدایارخان خبر می‌دهند، دو مورد که درخور توجه هستند، در ادامه ذکر می‌شوند. جهان‌گشای

نادری طی گفتاری موجز و پرسش‌وال می‌گوید که کلهورای اعظم به عنوان زندانی (به رسم حبس) از عمرکوت به لارکانا برده شد.^{۴۰} این چیزی است که ما می‌توانیم آن را جنبه‌ی رسمی حوادث محسوب کنیم مطابق بیان واقع از عبدالکریم که منبعی مستقل‌تر است، نادرشاه مشتاقانه تسلیم خدایارخان را پذیرفت، زیرا سپاه ایران از نظر آب و غذا در مضیقه بود.^{۴۱} تبصیرات الناظرین از میرمحمد بیلگرامی داستان جالبی از گفت‌وگوی غالب و مغلوب دارد: «نادرشاه با عصبانیت پرسید: برای چه از من گریختی و در این جا پناه جستی؟ خدایارخان پاسخ داد: ما از هفت نسل قبل خادمین پادشاهان هند بوده‌ایم اگر من از ابتدا برای خدمت به شاهنشاه پیش قدم شده بودم، در همه جا به خیانت و بی‌شرمی متهم می‌شدم اکنون که شما بر من قدرت یافته‌اید، مردم مرا در این امر ناگزیر می‌دانند.» میرمحمد می‌افزاید شاه از این پاسخ مناسب خرسند شد، و هفته‌ی بعد او را با خلعت و اسب و شمشیر مرخص کرد. این داستان رنگ و بوی یک حکایت بی‌اساس را دارد، اما نویسنده‌ی آن منشی محترم و دانشمندی است که شخصاً در صحنه‌ی وقوع حوادث حضور داشته است، و احتمالاً این حکایت براساس لب‌حقایق روایت شده است.^{۴۲}

با ورود نادرشاه به عمرکوت، نیروهای وی در سند پخش شدند و تا منطقه‌ی تاتا را که آقامحمد به عنوان وکیل یا نماینده‌ی امپراتوری ایران بر آن جا گمارده شد، اشغال کردند (ذی‌القعدة ۱۱۵۲ ق/ فوریه ۱۷۴۰ م).^{۴۳} نادرشاه غنایم بسیاری از سند به دست آورد. مقدار و ارزش این غنایم به وسیله مولانا غلام رسول مهر ذکر شده است.^{۴۴} در مورد ارزش این غنایم، عدد یک کروور در بیش از یک منبع به چشم می‌خورد، البته بدون آن که واحد پول آن یک کروور مشخص شده باشد.^{۴۵} ذکر این موضوع نیز به بحث ما ارتباط دارد که طبق گفته‌ی خواجه عبدالکریم کشمیری، نماینده‌ی ناظر نادرشاه بر ثروت خدایارخان، انبارها

کالاهای بسیاری داشتند که در اصل متعلق به حکومت صفویه بودند. در بررسی این موضوع مشخص شد که این کالاها در خلال اشغال ایران به دست افغان‌ها به تاراج رفته و به بهایی بسیار نازل در سند و جاهای دیگر فروخته شده بود.^{۴۶} همچنین غنایمی که به وسیله‌ی نادر برده شد شامل تعداد زیادی کتاب‌های علمی نیز می‌شد.^{۴۷} مردانی هم به فرمان او از سند برده شدند که شامل مطربان، خوانندگان و بندبازان می‌شدند.^{۴۸}

در بازگشت به لارکانا نادرشاه خدایارخان را برای کوتاهی در اعلام وفاداری در موقع مناسب بخشید، اما سرزمین تحت حکومت او به سه بخش تقسیم شد. تاتا به همراه سرزمین‌های همجوارش برای کلهورای اعظم که همچنین به او عنوان شاه قلی‌خان نیز اعطا شد، باقی ماند؛ سرزمین‌های مشرف به بلوچستان به محبت‌خان حاکم بلوچستان داده شد که پدرش عبدالله خان بروهی مکار بیش از یک بار حمایت وفادارانه خود را به نادرشاه اثبات کرده بود؛ و شکارپور و بعضی مناطق اطرافش به فرماندهان دادپوترا داده شد که پاداش آن‌ها برای پیشنهاد حمایت علیه خدایارخان بود.^{۴۹}

نادرشاه لارکانا را در ۱۳ محرم ۱۱۵۳ ق/ مارس ۱۷۴۰ م به همراه دو پسر خدایارخان به نام‌های محمد مرادیاب‌خان و غلام‌شاه به قصد نادرآباد ترک کرد. آن طور که عبدالکریم کشمیری می‌گوید دو شاه‌زاده کلهورا به عنوان گروگان (به طریق یرقمال) برده شدند.^{۵۰} به طور مشخص آن‌ها گروگان‌هایی برای اطمینان از رفتار خوب پدرشان بودند.^{۵۱} باید اضافه کرد که در حدود سال ۱۱۵۶ ق/ ۱۷۴۳ م خدایارخان مجبور شد که پسر سومی را نیز به نام عطرخان به عنوان گروگان به ایران بفرستد.^{۵۲} این سه برادر ایران را پس از مرگ نادر ترک کردند، دو برادر

جوان‌تر در ۱۱۶۲ ق/ ۱۷۴۹ م به سرزمین‌شان بازگشتند، اما برادر بزرگ‌تر مرادیاب که از راه مسقط سفر کرده بود، در سال ۱۱۶۴ ق/ ۱۷۵۱ م به مقصد رسید.^{۵۳}

نادرشاه به هنگام ترک لارکانا فرمانی (به تاریخ ۱۲ محرم سال ۱۱۵۳ ق) به ذکریاخان فرستاد و به او دستور داد که سربازان ایرانی فراری در ولایات تحت فرمانش را دستگیر و زندانی کرده و نهایتاً به پانصد باشی محمد صالح بیگ بیات و محمد کریم بیگ افشار تحویل دهد. مخلص که فرمان مزبور را ثبت کرده همچنین اشاره می‌کند که پانصد باشی ذکریاخان را به هنگام بازگشت وی از سند در اوچ ملاقات کرد.^{۵۴} دو فرمانده ایرانی نیز به همین منظور در سند گمارده شدند و آن‌ها افرادی را به سراسر منطقه فرستادند تا سربازان پراکنده و فراری را بیابند و به ایران بازگردانند.^{۵۵}

با تسلیم خدایارخان به نادرشاه همه‌ی امرای مغول سند را به مقصد دهلی ترک کردند.^{۵۶} یکی از برجسته‌ترین امرای مغول که در سند خدمت می‌کرد، سید میرمحمد (پسر میرعبدالجلیل بیلگرامی مشهور) نویسنده‌ی *تبصیرات الناظرین* است. میر محمد «بخشی» و «واقع‌نویس» حکومت مغول در سیستان و بهاکر بود. او زمانی که سند از قلمرو امپراتوری مغول خارج شد، قصد اقامت در دهلی را کرد، اما خدایارخان چنان قدر و اعتباری برایش قائل بود که نمی‌توانست به او اجازه‌ی رفتن دهد. بنابراین میرمحمد دو سال دیگر را در سند گذراند و سرانجام در رمضان ۱۱۵۵ ق/ نوامبر ۱۷۴۲ م پس از سال‌ها خدمت آبرومندانه، سند را ترک کرد.^{۵۷}

نادرشاه حدود شش ماه پس از ترک سند، دریافت که به نایب السلطنه‌ای برای اداره‌ی سرزمین‌هایی که از امپراتوری مغول به دست آورده بود، احتیاج دارد. میرزا مهدی‌خان این تصمیم نادر را به ناآرامی افغان‌ها در منطقه‌ی کابل نسبت می‌دهد. در اواسط رجب ۱۱۵۳ ق/ سپتامبر ۱۷۴۰ م نادر یکی از امیران خود به نام طهماسب‌خان

جلایر را که در لشکرکشی سند همراهش بود، نایب السلطنه قلمرو مفتوحه‌ی هند کرد و کابل را مرکز حکومت او قرار داد. حاکمان سرزمین‌های فتح شده در مقام خود ابقا شدند، ولی باید تحت نظارت نایب السلطنه کار می‌کردند و در همان حال به طهماسب‌خان جلایر و زکریاخان دستور داده شد تا با همکاری یکدیگر کار کنند (به رسم اعانت، به طریق موافقت) که حداکثر منافع دو امپراطوری افشار و مغول برآورده شود.^{۵۸} عبدالکریم می‌افزاید که نادرشاه چون از خوی خشن و خون‌ریز جلایر مطلع بود، به او گفت که مردم هند، مردم رقیق‌القلبی هستند و با آن‌ها از ضرب و جرح سخن نگوید، و آن‌ها حتی زبان سلطه‌گرانه را نمی‌توانند تحمل کنند، و بنابراین او باید با آن‌ها با محبت و احتیاط رفتار کند. اما عبدالکریم اضافه می‌کند که طهماسب‌خان جلایر زشت‌خو و بدترکیب و به طور کامل فاقد احساس همدردی انسانی بود و بر مردم هند به طرق مختلف به استبداد فرمان‌روایی کرد.^{۵۹} به علاوه دوگانگی قدرت در سند ناگزیر به هرج و مرج و بی‌قانونی منجر شد. از دو شق قدرت یکی نایب السلطنه ایرانی و دیگری خدایارخان بودند. اولی بدون تردید قدرت برتر بود، در حالی که دیگری باید فشار کارهای روزمره را دست‌تنها تحمل می‌کرد. این وضعیت قطعاً قانون و نظم و حکم‌رانی کارآمد را به سوی ویرانی سوق می‌داد، آن چنان که *تحفه‌الکرام* به روشنی بیان می‌کند.^{۶۰}

در مجموع برداشتی که از بیان واقع عبدالکریم، نامه نغز باغ علی، تبصیرات الناظرین میرسید محمد و بالاتر از همه منشور الوصیت خود خدایارخان - که همه آثاری همزمان هستند - حاصل می‌شود، آن است که مردم سند بی‌شک طی دیدار طهماسب‌خان جلایر از این ایالت در سال ۱۱۵۶ ق/ ۱۷۴۳ م به سختی در مشقت افتادند.^{۶۱} سربازان نادرشاه حرمت خانه‌ها را شکستند و اسبان خوب، سلاح‌ها و جامه‌ها را ربودند.^{۶۲} نادر به دلیل این کارها مکرراً با عنوان «آن جبار» خوانده

می‌شود.^{۶۳} در هجوم به خودآباد مردم بومی از ترس قتل‌عام مجبور شدند که توپخانه و سایر تجهیزات سنگین سپاه ایران را حمل کنند و این سختی باعث مرگ افراد بسیاری شد.^{۶۴}

کامل‌ترین تصویر از هراسی که نسبت به نادرشاه در سند وجود داشت، در لب *التواریخ سند* که در سال ۱۹۰۰ م در سوکور نگاشته شده، آمده است. نویسنده‌ی آن خدادادخان هجوم نادر به سند را به «آفت آسمانی» یا بلایی که از آسمان نازل شده باشد، تشبیه می‌کند و در ادامه‌ی دلایل این گفته‌اش می‌افزاید که در هیچ دوره‌ای در سند تا این اندازه پریشانی، وحشت، بی‌کفایتی و حشیگری که در زمان نادرشاه بود، وجود نداشت. او اضافه می‌کند که در زمان خود او اگر کسی در حال وحشت دیده می‌شد، مردم از او می‌پرسیدند: «چرا ترسیده‌ای؟ مگر نادر به دنبال توست؟»^{۶۵}

در مقابل، می‌توان اضافه کرد که امپراتوران مغول پس از اورنگ زیب با ملایمت بر سند فرمان می‌راندند. نشانه‌هایی از خشونت در روابط بین دهلی و خودآباد در آن عهد وجود ندارد. اسناد باقی مانده از ارتباطات بین کلهوراها و دربار دهلی نشان‌دهنده‌ی پذیرش داوطلبانه‌ی فرمان‌برداری آن‌ها از حکام مغول سند و رفتار ملایم حاکمان مغول در ارتباط با سند است.^{۶۶} قدر و اعتبار بالایی که میان‌نورمحمد خدایارخان برای سید میرمحمد بیلگرامی قائل بود، مشخصه‌ی روابط کلهوراه‌های اعظم و امرای مغول در سند است.

استثمار سند از سوی ایران آغاز دوره‌ی طولانی از رنج و محنت مردم سند است، زیرا که پس از مرگ نادر نیز عنان قدرت در ولایات شمال غربی هند به دست احمدشاه ابدالی افتاد. افغان‌ها که در آن زمان عنان قدرت امپراطوری بر سند را در دست گرفته بودند، شهرها و روستاها را به طور مکرر غارت و ویران کردند و

وحشیگری غیرقابل توصیفی بر مردم روا داشتند. در مقایسه با این زمان، دوره‌ی نادرشاه دوران امنیت و وجود حکومتی منصف بود.

ماده تاریخ‌ها

افزون بر مسائل ذکر شده، از جمله نکات مهم و قابل توجه ماده‌تاریخ‌هایی هستند که در ارتباط با حضور نادرشاه در سند ساخته شدند. تعداد زیادی از این ماده‌تاریخ‌ها اقتباس‌هایی از ماده‌تاریخ مشهور قوام الدین قزوینی درباره‌ی جلوس نادرشاه بر تخت هستند که عبارتند از:

الخیر فی ما وقع^{۶۷}

به طرز کاملاً طعنه‌آمیزی، این جمله به سادگی و تنها با جابه‌جایی دو حرف اولش بدون آن که ارزش عددی آن تغییر کند، معنایی متضاد به خود می‌گیرد و پس از جابه‌جایی مذکور چنین خواهد بود:

لاخیر فی ما وقع

مسلماً [میرزا] مهدی‌خان [استرآبادی] مورخ [نادرشاه] خودش نیز به این جمله‌ی تغییر یافته توجه داشته است، اگرچه او بدون آشکار کردن هویت نویسنده‌ی حقیقی ماده‌تاریخ، آن را ذکر کرده است.^{۶۸} براساس نظر میرعلی شیر قانع، این میرزا ذکی خراسانی «ندیم»، شاعری با جایگاه رفیع در دربار نادرشاه بود که با شنیدن ماده‌تاریخ «الخیر» بانگ برآورد که این باید «لاخیر» باشد و الی آخر.^{۶۹} به این نکته نیز می‌توان اشاره کرد که ماده‌تاریخ «الخیر» به صورت نوشته‌ای برجسته بر پشت نخستین سکه‌های نادر حک می‌شد.^{۷۰} قانع ادامه می‌دهد و می‌گوید که قتل نادر را مخدوم روح‌الله به صورت ماده‌تاریخ زیر معادل سال ۱۱۶۰ق در آورده است:

الخیر فی ما هو واقع

اما قانع به واسطه‌ی فجایع افغان‌ها پس از واقعه‌ی قتل نادر می‌گوید که این ماده‌تاریخ را می‌توان به طور مناسب‌تری به صورت زیر خواند:^{۷۱}

لاخیر فی ما هو واقع

احتمال می‌رود که در دیدار نادرشاه از سند فرصتی برای نویسندگان برای ساخت ماده‌تاریخ به دست آمده باشد. سید حسام‌الدین راشدی دو مورد از آن‌ها را از بیاض میرزا کلیج بیگ نقل کرده است:^{۷۲}

مثل القیامت

نادرپایی خوب نکرد

استفاده از کلمه هندی پایی (گناه‌کار) در تاریخ‌نگاری ایرانی بدون طرف‌دار نیست.

با این همه ماده‌تاریخ دیگری که خاطره‌ی دوران حکومت نادرشاه بر سند را زنده می‌کند، به صورت زیر است:^{۷۳}

یاد باد زمانی که قیامت است

قانع ماده‌تاریخ و رباعی زیر را نیز از عبدالغدير تاتایی ثبت کرده است:^{۷۴}

شه نادر چو برون شد ز میان راحت آمد به همه عالمیان

خوش خبر هاتف فرمود ز غیب محو شد آفت نادر ز جهان (۱۱۶۰)

صرف نظر از یکی دو استثنا، ماده‌تاریخ‌هایی که در سند درباره‌ی جلوس یا هجوم به سند یا مرگ نادر ساخته‌اند، بی‌زرای و وحشت‌سراسری نسبت به قدرت این حاکم ستمگر در میان مردم سند را منعکس می‌کند.

سکه‌های نادرشاه در سند

می‌دانیم که سکه‌های ضرب شده به نام نادرشاه در ضربخانه‌های هند در سال‌های ۱۱۵۰ تا ۱۱۶۰ ق/۱۷۳۸ تا ۱۷۴۷ م رواج داشتند. این سکه‌ها را به آسانی می‌توان به سه گروه تقسیم کرد: سکه‌هایی که طی لشکرکشی نادر به دهلی ضرب شدند، سکه‌هایی که در ضربخانه‌های مختلف امپراطوری مغول بین زمان ورود نادر به دهلی و خروج او از هند ضرب شدند، و سکه‌هایی که پس از خروج او از هند در شعبان ۱۱۵۲ ق/ نوامبر ۱۷۳۹ م ضرب شدند. سکه‌های گروه اول در ۱۱۵۱ در پیشاور و لاهور^{۷۵} و سکه‌های گروه دوم احتمالاً به فرمان محمد شاه، یا به اعتقاد دکتر آر. بی. وایتهد، به دلیل «ترس از ملاقات این مهاجم بی‌رحم» ضرب شدند.^{۷۶} سکه‌های گروه سوم در زمان تسلط نادر بر سرزمین‌هایی که از مغول‌ها گرفته بود، ضرب شدند. در گروه اول، به دلایل روشن، سکه‌ی سندی وجود ندارد. از گروه دوم، سکه‌هایی از ضربخانه‌های لاهور، شاه‌جهان‌آباد (دهلی)، ساهریند (سرهیند)، مولتان، احمدآباد (گجرات)، عظیم‌آباد (پتنا) و مرشد‌آباد (بنگال)^{۷۷} شناخته شده‌اند؛ و در مورد سکه‌های ضربخانه آرکات (کارناتک) از این گروه، مرآتی/احمدی منبع قابل توجهی است.^{۷۸} اما چنین سکه‌هایی از ضربخانه‌های سند به طور خاص نایاب هستند. هرچند احتمال دارد که رویه‌ی «تاتا»ی بدون تاریخ نادرشاه (وایتهد، شماره‌ی ۲۹) یا سکه‌ی طلای بدون تاریخ ضربخانه‌ی «سند» (وایتهد، شماره‌ی ۸) یا سکه‌ی نقره‌ی بدون تاریخ ضربخانه‌ی «سند» (وایتهد، شماره‌ی ۲۳) در این دوره‌ی مورد بحث ضرب شده باشند.^{۷۹} از گروه سوم، سکه‌هایی از ضربخانه‌ها و یا تاریخ‌های ذیل در دست هستند: بهاخار (بهاکار) ۱۱۵۳ تا ۱۱۶۰ ق در دفعات پیاپی؛ سند ۱۱۵۳، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸ و ۱۱۶۰ ق؛ و تاتا بدون تاریخ.^{۸۰} همچنین

شایان ذکر است که نادرشاه سلیمان بیگ اسلم نامی را به خصوص به منظور خواندن خطبه در سند باقی گذاشت و به نام او سکه ضرب کرد.^{۸۱}
در زیر نوع فلز و ضربخانه مسکوکات نادرشاه در سند، به طور خلاصه ارائه می‌شود:^{۸۲}

طلا: بهاکار، سند

نقره: بهاکار، سند و تاتا

مس: بهاکار و سند

این حقیقت که ضربخانه‌ی بهاکار که سکه‌های نادرشاه را بی‌وقفه از ۱۱۵۳ تا ۱۱۶۰ ق ضرب می‌کرد، سکه‌ای از محمد شاه در ۱۱۶۰ ضرب کرده است، «نشان‌دهنده‌ی احیای نفوذ موقت امپراطوری مغول در بهاکار پس از مرگ نادر است.»^{۸۳}

ارتباط با سورات

یکی از امتیازاتی که نادرشاه با فتح سند به دست آورد، دسترسی آسان و مستقیم به مرکز صنایع کشتی‌سازی در بندر سورات در ساحل گجرات بود. دشمنی دائمی او با عثمانی‌ها که نیروی دریایی قدرتمندی داشتند، او را واداشت برای خود نیروی دریایی ایجاد کند، و بندر سورات محل کاملاً مناسبی برای شاه جهت ساختن کشتی‌هایش بود. از این رو می‌شنویم که مظفر علی خان بیگلربیگی در سال ۱۱۵۵ ق/۱۷۴۲ م از ایران می‌آید و از طریق بندر کراچی به تاتا می‌رسد تا جهازات شاهی (کشتی‌های سلطنتی) ایران را که در سورات ساخته شده بودند، تحویل بگیرد. به عنوان رعایت تشریفات خدایارخان نیز ناگزیر به تاتا آمد و دو نیم ماه در آن جا ماند تا بیگلربیگی ایران را ملاقات کند.

جنبه‌ی ادبی

در منابع ادبی شواهد قابل توجهی درباره‌ی تأثیر نادرشاه در ارتباط با ادبیات فارسی سند و در واقع هند وجود دارد. موضوع خارج از حوزه‌ی بحث این مقاله است، اما شایسته است که به دقت و به طور کامل مطالعه شود. در این جا کافی است که اشاره کنیم *مقالات الشعراء علی شیر قانع* اشارات بسیاری به شاعران و دانشمندان ایرانی که به دنبال حمله‌ی نادرشاه به سند آمدند، دارد.^{۸۵} به همین ترتیب *مرآت الاصلاح* از آناند رام مخلص از شاعران ایرانی متعددی که پس از حمله‌ی نادرشاه به هند آمدند، یاد می‌کند و آثاری را در ارتباط با نادرشاه به هنگام بحث پیرامون نحوه‌ی کاربرد درست زبان فارسی و شیوه‌ی صحیح بیان آن، نام می‌برد.^{۸۶} تردیدی نیست که حمله‌ی نادرشاه به هند شمالی، از نظر ثبات اقتصادی و سیاسی آشکارا مخرب بود، اما به میزان قابل توجهی مراودات سست ادبی میان ایران از یک سو و هند و سند از سوی دیگر را احیا کرد.

یادداشت‌ها

۱. در مورد این مقاله من وام‌دار کار آخر و تازه‌ی مولانا غلام رسول مهر به نام *تاریخ سند*، ج ۶ (دوران کلهورا)، و همکاری‌های مختلف علمی سید حسام‌الدین راشدی در این موضوع هستم.
۲. درباره‌ی *نامه نغر*، ن.ک. به توضیحات مختصر همراه با فهرست کامل عناوین در مقدمه‌ی سید حسام‌الدین راشدی بر کتاب *منشور الوصیت*، حیدرآباد (سند)، ۱۹۶۴، ص ۲۶-۱۷؛ برای اطلاعات بیش‌تر ن.ک. به غلام رسول مهر، *تاریخ سند*، ج ۶، کراچی ۱۹۵۸، ص ۹-۱۲. در این مقاله از نسخه‌ی خطی انجمن ادبی سند که رونوشت جدیدی از نسخه‌ای قدیمی‌تر به تاریخ ۱۱۶۶ق/۱۷۵۳-۱۷۵۲م است، استفاده شده است.

۳. برای توضیحاتی درباره‌ی *تبصیرات الناظرین* ن.ک به مقدمه‌ی سید حسام‌الدین راشدی بر *منشور الوصیت*، ص ۲۸-۲۶؛ همچنین ن.ک به استوری، *فقه‌اللغه ایرانی*، ج ۱، ص ۷۱۳-۷۱۲.

۴. *منشور الوصیت*، به اهتمام سید حسام‌الدین راشدی، حیدرآباد (سند)، ۱۹۶۴؛ برای توضیحات مربوط به این اثر ن.ک به مقدمه‌ی سید حسام‌الدین راشدی بر *منشور الوصیت*، ص ۱-۶؛ و غلام رسول مهر، همان، ص ۱۳-۱۲.

۵. درباره‌ی *نادرنامه* مجهول‌المؤلف ن.ک به مقدمه‌ی سید حسام‌الدین راشدی بر *منشور الوصیت*، ص ۱۷-۱۱.

۶. برای توضیحات کامل درباره‌ی *گلدسته نورس بهار* ن.ک به غلام رسول مهر، همان، ص ۱۵-۱۳ و مقدمه‌ی سید حسام‌الدین راشدی بر *منشور الوصیت*، ص ۳۰. در این جا از نسخه‌ی دست‌نویس سید حسام‌الدین راشدی استفاده شده است.

۷. در مورد *تحفه الکرام* ن.ک به استوری، ج ۱، ص ۶۵۷-۶۵۶؛ همچنین ن.ک به *تحفه الکرام*، به اهتمام سید حسام‌الدین راشدی، حیدرآباد (سند)، ۱۹۵۷، با مقدمه‌ی مصحح؛ برای *مقالات الشعرا* ن.ک به استوری، ج ۱، ص ۸۵۴؛ نیز ن.ک به *مقالات الشعرا*، به اهتمام سید حسام‌الدین راشدی، کراچی، ۱۹۵۷، مقدمه‌ی مصحح.

۸. القاب، نام‌ها و عنوان‌های خانوادگی، قومی و دودمانی اعطا شده به میان نور محمد عبارتند از عباسی، کلهورا، لیتی (عبدالکریم، *بیان واقع*، نسخه‌ی شماره‌ی ۵۶۶، برگ ۳۲)؛ لُتی (مآثر الامرا، ترجمه‌ی انگلیسی، ج ۱، ص ۸۱۷)؛ خدایارخان، شاه قلی‌خان، شاه نوازخان (آخرین لقب به وسیله‌ی احمد شاه ابدالی اعطا شده است)؛ محمد کاظم در *عالم آرای نادری*، ج ۲، مسکو، ۱۹۶۵، سطور ۲۴۰-۲۳۴ تنها نویسنده‌ی همعصر او است که وی را به نام کیانصیر می‌خواند. کاظم از این نام مکرراً استفاده می‌کند و حاکم سند را با نامی جز این نمی‌خواند، هر چند که به اعطای لقب شاه قلی‌خان از سوی نادرشاه اشاره کرده است. از آن جا که کاظم به طور کلی آگاهی چندانی از سند ندارد، صحت عنوان کیانصیر بسیار مورد تردید است. در این جا به این نکته نیز می‌توان اشاره کرد که روایت کاظم از هجوم نادر به سند مبهم، غیر قابل اعتماد و گه‌گاه خیالی است. این نویسنده کاملاً با نقد لاکهارت در خصوص روایت او از لشکرکشی نادرشاه به هند همخوانی دارد. ن.ک به لاکهارت، *نادرشاه*، لندن، ۱۹۳۸، ص ۲۹۸.

۹. شاه نوازخان، *مآثر الامراء*، ترجمه‌ی انگلیسی، ج ۱، کتاب‌شناسی ایندیکا، کلکنه، ص ۸۱۸.
۱۰. قانع، *تحفه الکرام*، ج ۳، به اهتمام سید حسام الدین راشدی، حیدرآباد، ۱۹۷۱، ص ۴۴۸.
۱۱. ریاض الاسلام، *روابط ایران و هند: بررسی روابط خارجی و سیاسی امپراطوری مغول و ایران*، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۹۷۰، ص ۱۴۳-۱۴۵.
۱۲. *نامه نغز*، نسخه‌ی خطی انجمن ادبی سند، برگ‌های ۱۰۶-۹۸.
۱۳. همان، برگ‌های ۱۰۹-۱۰۸.
۱۴. میرزا مهدی‌خان، *جهان‌گشای نادری*، به اهتمام سید عبدالله انوار، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۴۱، ص ۳۰۲.
۱۵. میرزا مهدی‌خان، *جهان‌گشای نادری*، ص ۳۳۹.
۱۶. *نادرنامه*، به نقل از سید حسام الدین راشدی در *منشور الوصیت*، پیوست‌ها، ص ۹۰.
۱۷. *جهان‌گشای نادری*، ص ۳۰۷.
۱۸. ریاض الاسلام، *روابط ایران و هند*، ص ۱۵۲-۱۵۰؛ آناند رام مخلص، *بدايع واقع*، نسخه‌ی خطی موزه‌ی ملی کراچی، برگ‌های ۲۲۱a-۲۱۹a؛ متن کامل این عهدنامه در کتاب همان نویسنده با عنوان *گاه‌شماری اسناد روابط ایران و هند*، سند شماره‌ی ۲۷۹ مربوط به دوران بعد از اورنگ زیب آمده است. شناسایی سرزمین‌هایی که طی این عهدنامه به نادرشاه واگذار شده‌اند، بسیار مشکل است. برای ملاحظه‌ی متن کامل عهدنامه و بحث مفصل درباره‌ی مشکلات مربوط به آن ن.ک به مقاله‌ی آتی نگارنده در مورد عهدنامه‌ی شالیمار.
۱۹. *روابط ایران و هند*، ص ۱۵۱؛ لامبریک، سند، ج ۱، حیدرآباد، ۱۹۶۴، ص ۱۹۰؛ ام آر. هیگ، *سرزمین دلتای ایندوس*، لندن، ۱۸۹۴، ص ۱۱۵.
۲۰. این برداشت از متن را می‌توان به طور سودمندی با شرح راوترتی که از تقسیمات ارضی امپراطوری مغول استفاده برده است، مقایسه کرد: «با این عهدنامه، تمام قلمرو امپراطوری مغول در شرق رود ایندوس شامل مناطق سوهای تانا، که در زمان سلطنت اکبرشاه شکل گرفت، و قسمت‌های جنوبی بکهار سرکار در سوهای مولتان، و تمام سرزمین‌های غرب رود ایندوس از دست امپراطوری دهلی خارج شد؛ و فقط آن چه که اکنون ایالت بهالپور را شکل می‌دهد و

- سرزمین پنج آب یا پنج رودخانه [پنجاب] برای این امپراطوری باقی ماند.» سرگرد اچ. جی. راورتی، «مهران سند»، مجله‌ی انجمن آسیایی بنگال، شماره‌ی ۴۱، ۱۸۲۹، ۴۶۶n.
۲۱. مخلص، *بدایع وقایع*، نسخه‌ی خطی موزه‌ی ملی کراچی، برگ b-۲۲۵a.
۲۲. *جهان‌گشای نادری*، ص ۳۶۱؛ *بدایع وقایع*، برگ‌های ۲۴۰a-۲۳۹b و b-۲۲۵a؛ ریاض الاسلام، *گاه‌شماری ...*، سند شماره‌ی ۲۸۵ مربوط به دوران بعد از اکبرشاه.
۲۳. *بدایع وقایع*، برگ ۲۲۵.
۲۴. *نامه نغز*، برگ‌های ۲۱۹-۲۰۷ از مذاکرات جلسه‌ی مشورتی که خدایارخان تشکیل داد، شرح دقیقی آورده است. مقایسه کنید با جونس هنوی که موضوع را به صورت دیگری بیان کرده است و عبدالباقی خان را سفیر نادر به سوی خدایارخان می‌داند. هرچند شرح هنوی از اتفاقات مربوط به نادر در هند و سند قابل اعتماد نیست.
۲۵. عبدالکریم، *بیان واقع*، نسخه‌ی شماره‌ی ۵۶۶، برگ b-۳۲.
۲۶. *جهان‌گشای نادری*، ص ۳۳۹.
۲۷. همان، ص ۳۴۰.
۲۸. آناند رام مخلص، *بدایع وقایع*، موزه‌ی ملی کراچی، برگ‌های ۲۲۹a-۲۲۸b؛ *گزارش‌های کمیسیون اسناد تاریخی هند*، ج ۴، ۱۹۲۲، ص ۲۹-۲۵؛ در این منبع متن و ترجمه این نامه وجود دارد. همچنین ن.ک به ریاض الاسلام، *گاه‌شماری اسناد روابط ایران و هند* (متن منتشر نشده)، *گاه‌شمار شماره‌ی ۲۸۲* مربوط به دوره‌ی اکبرشاه.
۲۹. *جهان‌گشای نادری*، ص ۳۴۱-۳۴۰.
۳۰. *نامه نغز*، برگ‌های ۲۲۵-۲۱۹.
۳۱. همان، برگ ۲۲۳، سطرهای ۴ و ۵، و برگ ۲۲۹، سطر اول. شایان توجه است که *جهان‌گشای نادری*، ص ۳۴۱ اشاره می‌کند که فقط یک نامه‌ی اعلام وفاداری [از سوی خدایار خان] به نادرشاه رسید و آن هم در شهداپور بود. ممکن است که منظور *جهان‌گشا* و *نامه نغز* هر دو یک مأموریت باشد. باید به خاطر داشت که جغرافیای *نامه نغز* دقیق‌تر و عالمانه‌تر است.

منابع دیگر این روایت کی. بی. خدادادخان در لب التواریخ سند، کراچی، حیدرآباد، ۱۹۵۹، ص ۱۲۳ را که می‌گوید نادر از لارکانا نامه‌ای به خدایارخان فرستاد، تأیید نمی‌کنند (خدادادخان خلاصه‌ای از آن نامه را ذکر می‌کند). از این گذشته حتی روایت خدادادخان درباره‌ی حمله‌ی نادرشاه به سند نیز نامطمئن و خیال‌پردازانه است.

۳۲. «با زندانی مکافات نظر بند گردید.» بدایع وقایع، برگ b-۲۳۱a. مطلب نامه نغز، برگ ۲۲۷ درباره‌ی تسلیم داوطلبانه‌ی غلام شاه به نادرشاه، قانع‌کننده نیست.

۳۳. شهداپور در منطقه‌ی امروزی سنگهار است. نیز ن. ک به فرهنگ جغرافیایی سلطنتی هند، شماره‌ی ۲۲، ص ۲۰۰.

۳۴. ماچلیس: یک قبیله سندی کهن است؛ «آن‌ها باید ماهیگیر بوده باشند ولی علی‌القاعده اکنون چنین نیست.» لامبریک، سند، ج ۱، حیدرآباد، ۱۹۶۴، ص ۲۱۸-۲۰۷. قبیله مهری احتمالاً همان است که لامبریک آن‌ها را مَهَری می‌نامد. او آن‌ها را مهم‌ترین قبیله‌ی شمال شرقی سند می‌داند. همان، ص ۲۱۸.

۳۵. نامه نغز، برگ‌های ۲۲۹-۲۳۲.

۳۶. عبدالکریم، بیان واقع، نسخه‌ی شماره‌ی ۵۶۶، برگ‌های b-۳۴a؛ کاظم، عالم‌آرای نادری، ج ۲، برگ‌های b-۲۳۵-۲۳۴b. جونس هنوی که یک سیاح انگلیسی معاصر این دوره است نیز در سفرنامه‌ی خود می‌گوید که خدایارخان گیاهان را از بین برد و در آلوده ساختن آب آشامیدنی هم تلاش فراوانی کرد.

۳۷. نامه نغز، برگ‌های ۲۳۶-۲۳۳. این نام به صورت بهوخان با حرف اول صدا دار کوتاه نیز آورده شده است.

۳۸. جهان‌گشای نادری، ص ۲۴۱؛ بیان واقع، برگ ۳۵a و بدایع وقایع، برگ b-۲۸ روایات مختلفی از نقشه‌ی خدایارخان درباره‌ی اموال گران‌بها و خانواده‌اش به دست می‌دهند. برای جزئیات این نقشه‌ها ن. ک به غلام رسول مهر، تاریخ سند، ج ۶، ص ۴۵۱-۴۴۰.

۳۹. جهان‌گشای نادری، ص ۳۴۲.

۴۰. همان.

۴۱. بیان واقع، نسخه‌ی شماره‌ی ۵۶۶، برگ ۳۵a.

۴۲. *تبصیرات الناظرین*، به نقل از س. ح. راشدی در *منشور الوصیت*، ص ۱۵۱. منشور الوصیت نیز همین داستان را با اندکی تفاوت نقل می‌کند. در این جا پاسخ خدایارخان چنین آمده است: «من و پدرانم به امپراطوری مغول وفادار بودیم اگر من جانب تو را می‌گرفتم، تو خود نیز به من اعتماد نمی‌کردی.» *مآثر الامرا*، ترجمه‌ی اردو، ج ۱، لاهور، ۱۹۶۸، ص ۸۱۶.
۴۳. *تحفه الکرام*، ج ۳، قسمت اول، ص ۴۵۱.
۴۴. غلام رسول مهر، *تاریخ سند*، ج ۶ (دوران کلهورا)، ص ۴۴۵-۴۴۳.
۴۵. *جهان‌گشای نادری*، ص ۳۴۲؛ *نادرنامه* به نقل از *منشور الوصیت*، ص ۹۳.
۴۶. *بیان واقع*، نسخه‌ی شماره‌ی ۵۶۶، برگ ۳۵b. این موضوع با نامه‌ای تأیید می‌شود که در *گلدسته نوری بهار* از شیخ عبدالرئوف، نسخه‌ی خطی سید حسام‌الدین راشدی، آمده است؛ همچنین ن. ک به مهر، *تاریخ سند*، ج ۶، ص ۴۴۷-۴۴۶.
۴۷. میان نورمحمد خدایارخان، *منشور الوصیت*، ص ۱۶-۱۵.
۴۸. وقتی که ابوالفتح خان مغلوب به بخارا آمد تا به خدمت نادر برسد، نادر مراسم بزمی از مطربان، رقاصان و بندبازان هندی، سندی و ایرانی برای او برپا کرد. ن. ک به کاظم، *عالم‌آرای نادری*، ج ۲، برگ ۲۶۳a، چاپ مسکو، ۱۹۶۵.
۴۹. *جهان‌گشای نادری*، ص ۳۴۴-۳۴۳.
۵۰. *بیان واقع*، برگ ۳۶a.
۵۱. مقایسه کنید با *نامه نغز*، برگ‌های ۲۴۶-۲۴۰ که می‌گوید نادرشاه به خدایارخان ابراز تمایل کرد که یکی از پسران کوچک‌تر خود را با لشکری از سند برای همراهی او در جنگ با عثمانی‌ها بفرستد، و خان با خوش‌حالی دو پسرش را با ۱۲۰۰۰ سرباز همراه شاه کرد. این داستان تلاشی آشکار برای پوشاندن وضعیت ناخوشایند [خدایارخان و پسران به گروگان گرفته شده‌اش] است.
۵۲. عطرخان را طهماسب خان جلایر گرفت و به ایران فرستاد. ن. ک به *تحفه الکرام*، ج ۳، قسمت اول، ص ۴۵۳-۴۵۲؛ نیز ن. ک به *نامه نغز*، برگ ۲۴۸ که در آن نام فرماندهی ایران فقط سردارخان ذکر شده است؛ مقایسه کنید با غلام رسول مهر، همان، ص ۴۷۷ که تاریخ دیدار جلایر از سند را سال ۱۱۵۸ ق / ۱۷۴۵ م ذکر می‌کند.

۵۳. ن.ک به سید حسام‌الدین راشدی، منشور الوصیت، ص ۱۲۸؛ همچنین ن.ک به تحفه الکرام، ج ۳، قسمت اول، ص ۴۵۸.
۵۴. ن.ک به آناند رام مخلص، بدایع وقایع (نسخه‌ی خطی موزه‌ی ملی کراچی)، برگ ۲۳۴b؛ برای ملاحظه‌ی متن فرمان ن.ک به همان، برگ‌های ۲۳۶a-۲۳۵a؛ نیز ن.ک به ریاض الاسلام، گاه‌شماری اسناد روابط ایران و هند (متن منتشر نشده)، گاه‌شمار شماره‌ی ۲۸۴، مربوط به دوران بعد از اکبرشاه.
۵۵. غلام رسول مهر، تاریخ سند، ج ۶، ص ۴۶۷، نام افسران ایرانی را صالح خان بیات و شاه مددی خان کرت ذکر می‌کند. نام نخست آشکارا همان محمد صالح بیگ بیات است. درباره‌ی پانصدباشی همچنین ن.ک به ریاض الاسلام، روابط ایران و هند: مطالعه‌ی روابط خارجی و سیاسی امپراطوری مغول و ایران، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۹۷۰، ص ۱۵۳.
۵۶. تبصیرات الناظرین، به نقل از س.ح. راشدی در منشور الوصیت، ص ۱۵۴.
۵۷. همان، ص ۱۵۵-۱۵۴؛ درباره‌ی میر سید محمد (تخلص شعری: شاعر) نیز ن.ک به میر غلام علی آزاد بیلگرامی، مآثر الکرام، ج ۲، ص ۲۹۱-۲۸۹؛ قانع، مقالات الشعرا، به اهتمام سید حسام‌الدین راشدی، کراچی، ۱۹۵۷، ص ۳۲۱-۳۱۶.
۵۸. جهان‌گشای نادری، ص ۳۵۳-۳۵۲.
۵۹. بیان واقع، برگ‌های ۴۷a-۴۶b؛ همچنین ن.ک به نامه نغز، برگ ۲۴۸.
۶۰. قانع خاطر نشان می‌کند که وقتی طهماسب‌خان جلایر به قصد تنبیه دادپوتراس علیه او لشکرکشی کرد، خدایارخان از روی احتیاط خود را برای مدتی از صحنه‌ی امور کنار کشید که این امر باعث شد سردرگمی و بی‌نظمی سند از نو برقرار شود. تحفه الکرام، ج ۳، قسمت اول، ص ۴۵۲.
۶۱. قانع، تحفه الکرام، ج ۳، قسمت اول، ص ۴۵۲.
۶۲. تبصیرات الناظرین، به نقل از سید حسام‌الدین راشدی در منشور الوصیت، ص ۱۵۴.
۶۳. برای مثال، منشور الوصیت، ص ۱۵ (سفاک ناپاک)؛ نامه نغز هم بارها به بی‌رحمی، وحشی‌گری و استبداد نادر اشاره می‌کند، مثلاً برگ‌های ۲۵۰-۲۴۹ و ۲۵۹-۲۵۸.
۶۴. بیان واقع، برگ ۳۳b.

۶۵. کی. بی. خدادادخان، لب التواریخ سند، انجمن ادبی سند، کراچی/حیدرآباد، ۱۹۵۹، ص ۱۲۲.

۶۶. منشی عبدالرئوف سیستانی در گلدسته نوریس بهار نامه‌های متعددی در اثبات این مطلب متن آورده است؛ برخی از منابع متعدد این موضوع در غلام رسول مهر، تاریخ سند (دوران کلهوڑا)، ص ۳۲۲-۳۲۱، ۳۲۳ (شرح خلعت‌ها و هدایای رسیده از دهلی)، ۳۴۴-۳۴۲ و ۵۶۶ ذکر شده است؛ همچنین ن.ک به نامه‌های آناند رام مخلص به میان نور محمد و سید میر لطف‌الله به نقل از سید حسام‌الدین راشدی، منشور الوصیت، ص ۵۱-۴۹.

۶۷. جهان‌گشای نادری، ص ۲۷۲؛ شیخ علی حزین، نگارش در ۱۱۵۴ ق/۲-۱۷۴۱ م در دهلی نیز به ماده تاریخ الخیر در کتابش تاریخ احوال یا تذکره‌ی احوال، لندن، ۱۸۳۱، ص ۲۵۱ اشاره می‌کند.

۶۸. جهان‌گشای نادری، ص ۲۷۲، حزین بیت زیر را از یک هزل‌نویس ایرانی (بدون اشاره به نام او) آورده است:

بریدیم از مال و از جان طمع بتاریخ الخیر فی ما وقع

۶۹. میرعلی شیر قانع، مقالات الشعرا، به اهتمام سید حسام‌الدین راشدی، کراچی، ۱۹۵۷، ص ۸۱۲؛ باید اشاره کرد که در ترجمه‌ی اردوی قانع از تحفه الکرام (کراچی، ۱۹۵۹، ص ۴۰۰-۳۹۹) جایی که این موضوع نیز ذکر شده است، به نظر می‌رسد این نکته مطرح می‌شود که بلافاصله پس از مرگ نادر و در خلال گفت‌وگویی بین مخدوم روح‌الله و قانع، این دو به ترتیب ماده‌تاریخ‌های الخیر و لآخر را به صورت فی‌البداهه می‌سرایند. هر چند که نظر صحیح در مقالات ارائه شده است. این مطلب هم لازم به ذکر است که قانع در زمان قتل نادر تنها ۸ سال داشت.

۷۰. جهان‌گشای نادری، ص ۲۷۲؛ حزین، تاریخ احوال، ص ۲۵۱؛ سید میر محمد، تبصیرات الناظرین، به نقل از سید حسام‌الدین راشدی در منشور الوصیت، ص ۱۴۵؛ اچ. ال. رابینو دو بروگمال می‌گوید سکه‌هایی که ماده‌تاریخ الخیر بر روی آن‌ها ضرب شده است، یک استثنا هستند. ن.ک به سکه‌ها، نشان‌ها و مهرهای شاهان ایران، ۱۹۴۵، ص ۵۱.

۷۱. قانع، مقالات الشعرا، ص ۸۱۲؛ همچنین ن.ک به تحفه الکرام، ترجمه‌ی اردو، ص ۴۰۰.

۷۲. حواشی سید حسام‌الدین راشدی، منشور الوصیت، ص ۱۶۱.
۷۳. کی. بی. خدادادخان، لب التواریخ سند (نوشته شده در سال ۱۹۰۰ م)، انجمن ادبی سند، ۱۹۵۹، ص ۱۲۲. متن کتاب می‌گوید که کلمات «یاد ... است» معادل عددی ۱۱۵۲ هستند، اما در واقع ارزش عددی این ماده تاریخ ۱۱۶۷ یا ۱۱۶۶ است (بسته به آن که «الف» واژه‌ی «است» نوشته یا حذف شود). احتمالاً اشتباهی چاپی در حروف یا کلمات این ماده تاریخ وجود دارد.
۷۴. مقالات الشعرا، ص ۴۲۳-۴۲۲؛ سید حسام‌الدین راشدی، منشور الوصیت، ص ۱۶۱. باید توجه داشت که دکتر راشدی در منشور الوصیت اولین کلمه‌ی رباعی را «شَه» (با الفِ محذوف) ذکر می‌کند و این کاملاً با وزن شعر همخوانی دارد. اما در مقالات الشعرا، ص ۴۲۳ همانند کتاب حیات قانع از راشدی و ترجمه‌ی اردوی تحفه الکرار، ص ۱۹ اولین کلمه «فتنه» ذکر شده است که چندان با وزن شعر نمی‌خواند. به علاوه در مصرع سوم «هاتفی» نسبت به «هاتف» که آمده همخوانی به‌تری با وزن شعر دارد.
۷۵. آر. بی. وایتهد، فهرست مسکوکات موزه‌ی پنجاب، لاهور، آکسفورد، ۱۹۳۴، ص ۴ و ۶، شماره‌های سریال این سکه‌ها ۱۰ و ۲۱ است؛ استانلی لین پول به سکه‌ای ضرب شده در لاهور به سال ۱۱۵۱ ق اشاره می‌کند. سکه‌های امپراطوری مغول هندوستان در موزه‌ی بریتانیا، لندن، ۱۸۹۲، ص ۳۸۱؛ نیز ن. ک. به مقاله‌ی «سکه‌های نادرشاه افشار»، محمد مشیری، بررسی‌های تاریخی، تهران، شماره‌ی ۳۱، فروردین-اردیبهشت ۱۳۵۰، ص ۲۵۲-۲۲۵.
۷۶. وایتهد، همان، مقدمه، ص ۴۵.
۷۷. همان، ص ۴۶-۳۵ [مقدمه] و ص ۱۲-۳؛ همچنین ن. ک. به مقاله‌ی محمد مشیری که در بالا ذکر شد.
۷۸. درباره‌ی سکه‌های آرکات ن. ک. به علی محمدخان بهادر، مرآت احمدی، ج ۲، بارودا [هندوستان]، ۱۹۲۷، ص ۲۵۳ و ۲۵۵.
۷۹. درباره‌ی سکه‌های بدون تاریخ مذکور ن. ک. به وایتهد، همان، ص ۴۵ [مقدمه] و ص ۴، ۶ و ۷.
۸۰. وایتهد، همان، ص ۴۶-۳۵ [مقدمه] و ص ۱۲-۳؛ همچنین ن. ک. به مقاله‌ی محمد مشیری که در بالا ذکر شد.

۸۱. علی شیر قانع، *مقالات الشعراء*، به اهتمام سید حسام‌الدین راشدی، کراچی، ۱۹۵۷، ص ۶۳.
۸۲. اچ. ال. رابینو دو بروگمال، *سکه‌ها، نشان‌ها و مهرهای شاهان ایران*، ۱۹۴۵، ص ۵۰؛ وایتهد، *فهرست مسکوکات موزه پنجاب*، لاهور، آکسفورد، ۱۹۳۴، مقدمه، ص ۴۰ و ۴۵ و یک. وایتهد به هیچ سکه‌ی مسی از ضرابخانه‌ی سند اشاره نکرده است.
۸۳. وایتهد، همان، ص ۴۰ [مقدمه].
۸۴. قانع، *تحفه الکرام*، ج ۳، قسمت اول، ص ۴۵۲؛ درباره‌ی کشتی‌سازی در سورات و گرایش ایران به آن، اشارات بسیاری در منابع ایرانی و اروپایی وجود دارد. ن.ک به لاکهارت، *نادرشاه*، ص ۷۹، ۲۱۳، ۱۶-۲۱۵ و ۲۲۱؛ ریاض الاسلام، *روابط ایران و هند*، ص ۱۶۲n و ریاض الاسلام، *گاه‌شماری اسناد روابط ایران و هند*، سند شماره‌ی ۴۰۷، مربوط به عثمانی.
۸۵. قانع، *مقالات الشعراء*، مکرر در ص ۴۵، ۷۰، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۹۳، ۳۹۰ و ۴۱۴؛ نیز ن.ک به مخدوم ابراهیم خلیل، *تکلمه‌ی مقالات الشعراء*، به اهتمام سید حسام‌الدین راشدی، کراچی، ۱۹۵۸، ص ۳۱۵n و ۷۳۲n. سایر منابع ادبی آن دوره به طور حتم حاوی مطالب بیش‌تری هستند.
۸۶. آناند رام مخلص، *مرآت الاصطلاح*، نسخه‌ی خطی موزه بریتانیا، نسخه‌ی اصلی سال ۱۸۱۳م، به دفعات؛ همچنین ن.ک به تکنگاری آتی نگارنده بر اساس *مرآت الاصطلاح*.



N.B.—(1) For convenience of reference Indian district boundaries have been indicated.
(2) The use of the Indian name has been shown as before 1718 A.D.



Main gateway of Chashm-e Zangi Fort, Urmia

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مجله شاهین



